

فصل‌نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۱، شماره ۴۲، پاییز ۱۳۹۸، صص ۱۰۵ تا ۱۳۲

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۱/۰۷، تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۶/۲۷

اعتراض در مثنوی مولانا

صدیقه سجادی راد^۱، دکتر احمد ذاکری^۲



چکیده

شعر اعتراض، به عنوان یکی از زیرمجموعه‌های شعر متعهد، از دیرباز در ادبیات فارسی به اشکال مختلف وجود داشته است. آثار اغلب شعرا و نویسندگان برجسته ایرانی از گذشته تا امروز، آینه تمام نمای محیط و روزگار زندگی آنان بوده است. چنان که بسیاری از آنان در تحلیل و تبیین دشواری‌های زندگی به مراتب تیزبین‌تر و حساس‌تر از سایر دانشمندان اجتماعی بوده‌اند و نسبت به مسایل و مشکلات جامعه، احساس مسئولیت می‌کردند؛ در نتیجه با سرودن اشعار اعتراضی، در برابر ناراستی‌ها و کج‌روی‌های هیأت‌های حاکمه و افسار مختلف اجتماع، از نوع سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و... واکنش نشان می‌دادند. یکی از این شاعران و اندیشمندان مولانا جلال‌الدین محمد بلخی می‌باشد. سخن گفتن از مولانا و اندیشه‌های سیاسی اجتماعی او کاری بس دشوار است و در این زمینه هر کسی بنا بر ظن خود یار مولانا می‌شود؛ با این حال، با توجه به شور و حال عرفانی مولوی هرچند که در بادی امر به نظر می‌رسد که او هیچ توجهی به اوضاع روزگارش ندارد و از سیاست‌های حاکمان زمانش برکنار است، لیکن با تحقیق در آثارش، دیدگاه‌های سیاسی اجتماعی و انتقادی او را می‌توان یافت. همچنین می‌توان اوضاع روزگارش و مناسبات حاکم بر ضوابط و سیاست عصرش را در جای جای اشعارش باز نمایاند و گوشه‌هایی از اعمال زور و خشونت حاکمان و وابستگان به جناح حاکم را به تصویر کشید. هدف از این مقاله که به روش توصیفی و تحلیلی انجام پذیرفت، بررسی شعر اعتراض در مثنوی مولانا است؛ به این منظور، اشعار اعتراضی مولانا در مثنوی مولانا مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: اعتراض، ادبیات متعهد، مولانا، مثنوی، عرفان و تصوف.

^۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران.

sssajadirad@gmail.com

^۲. دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران. (نویسنده مسؤل).

ahmad.zakeri94@gmail.com

مقدمه

پیدایش تصوف در شعر فارسی، تحولی بزرگ به وجود آورد و یکی از نتایج آن انتقاد از شعر گفتن به خاطر امیال دنیوی و صلّه ممدوح بود. اکثر صوفیان نخستین، مردمانی زحمتکش بودند و از حاصل دسترنج خود امرار معاش می‌کردند و طفیل بارگاه‌های امران بودند و قناعت و بی‌نظری نسبت به امور دنیوی را رعایت می‌کردند، و اساساً تمام آرزویشان این بوده است که خداوند آنان را به درویشی و خرسندی منعم گرداند.

لذا، عده‌ای از شاعران و ادیبان متصوفه نیز احساس تعهد نسبت به مردم می‌کردند و ارائه طریق و ارشاد به راه راست را وظیفه خود می‌دانستند، و شاید به همین جهت بود که عده‌ای از آنان به لحاظ تأثیر بیشتر و ایجاد فضایی صمیمی نوشته‌های خود را به زبان ساده و حتی به لهجه محلی تحریر کرده‌اند.

مولوی در مثنوی خود به قصد تعلیم حکام و خصوصاً عوام و جلب توجه آنان با سرودن اشعار اعتراضی غالباً به صورت غیر مستقیم در قالب حکایت‌های زیبا و استفاده از تمثیل، پند و اندرز، طنز و هزل تعلیمی به لحاظ اثرگذاری بیشتر بهره می‌جوید. بدین منظور او حکایتی و مثلی از فرهنگ عوام می‌گیرد و آن را با برهنه‌ترین شکل و ساده‌ترین زبان، بیان می‌کند و بلافاصله پس از آن حکایت آشنا و جذاب، ضربه اصلی را که منظور نظر اوست فرود می‌آورد تا عقول ضعیف و عوام نادان را از خواب خرگوشی بیدار کند. مسئله مهم در بررسی شعر اعتراض در ادبیات کلاسیک، کارکرد شعر در جامعه ایرانی است. عوامل فکری، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی و فرهنگی هر کدام تأثیر مهمی در کارکرد شعر دارند. شاید مهم‌ترین کارکرد شعر در قرون اولیه تاریخ ادبیات ایران، کارکردی اخلاقی چون تعلیم و پند و اندرز و گاه سیاسی و تبلیغی چون مدح و ستایش دارد. دربار امیران سامانی شعر شاعران و نوشته نویسندگان، مهم‌ترین عامل فرهنگی در دوره‌های اولیه تاریخ ادبیات است. زیرا حکام سامانی هم کارکرد تبلیغی علم و ادبیات را در جامعه و سیاست می‌دانستند و هم به فرهنگ ایرانی علاقه مند بودند.

از همین روی به تشویق شعرای ایرانی پرداختند. شاعران که از قبل حضور در دربار و سرودن اشعار خود صاحب ثروت شده بودند، شعر خود را به عنوان دستگاه تبلیغاتی حاکمان

در دربار مورد استفاده قرار دادند. شاعری در این دوره شغل و مایه درآمد بود. در واقع شعر در این دوره علاوه بر کارکرد تبلیغی که دربار از آن سود می‌برد. شاعران نیز به مال و مکتب و رفاه می‌رسیدند.

سلسله‌های پس از این دوره از جمله غزنویان ترک نژاد و از پس آنان سلجوقیان ترکمان نژاد که بعد از سامانیان به قدرت رسیدند، دلایلی نژادی برای حمایت از شاعران ایرانی نداشتند. شعر در این دوره دو راه متفاوت را در پی گرفت. اول شاعرانی که به دربار غزنوی و سلجوقی و امرای ریز و درشت محلی آنان، پیوستند و شعر خود را در خدمت دستگاه تبلیغی حکومت قرار دادند. شعر درباری هرگز از حدود دربار خارج نشد و وارد جامعه ایرانی نگردید. دسته دوم شاعرانی هستند که شعر را در راه آرمان‌ها و عقاید خود به کار گرفتند. در این دوره، کار تفتیش عقاید و جنگ و جدل مذاهب بالا کشیده بود؛ درس و مدرسه‌های دینی فراگیر و علوم عقلی چون منطق و فلسفه فراموش شده بود. نهضت شعوبیه در دوران حکومت غزنویان و فرقه اسماعیلیه در دوره سلجوقیان هنوز قدرتمند بود. اگر چه یکی کارکرد ملی-سیاسی و دیگری مذهبی - سیاسی داشت؛ اما هر کدام به شیوه خود تأثیری عمیق بر جامعه ایرانی نهاد. همه این موارد در کارکرد شعر این دوره تأثیر بسزایی گذاشت.

حمله مغولان به ایران و فجایع و مصیبتی که از پی آن بر جامعه ایرانی رفت و به دنبال آن حمله تیموریان، بر همه ارکان فکری، فرهنگی و اجتماعی تأثیری عمیق نهاد. شعر نیز از این قاعده مستثنی نبود. شعر درباری از رونق افتاد. عرفان و تصوف که از سال‌ها پیش وارد شعر و ادب فارسی شده بود، با توجه به مسائل پیش آمده، در این دوره به حد اعلی گسترش یافت. شعر این دوره از دربار به خانقاه متصوفه و خلوتگاه‌های عرفا منتقل شد و کارکردی اخلاقی و تعلیمی یافت. علاوه بر آن کارکرد زیبایی شناسانه آن در غزل متجلی شد. در این دوره هم شاعران دو راه متفاوت را در پیش گرفتند: عده‌ای سر در درون خود فرو برده و شعر خود را در اختیار طریقت قرار دادند و چشم از اجتماع پوشیدند. گروه دوم نیز به طرُق مختلف عَلم اعتراض را بلند کردند؛ آشکار و بی‌پروا چون سیف فرغانی، عده‌ای پوشیده در کنایه، نماد و استعاره و تمثیل چون مولانا و عده‌ای با زبان طنز، هجو و طعنه چون عبیدزاکانی.

در بررسی عوامل مهم و موثر در پیدایش شعر اعتراض آن هم در قرن‌های نخستین توگد شعر فارسی و هم چنین با توجه به نظراتی که ارائه شده‌است می‌توان به طور خلاصه این عوامل را در دو دسته عامل فردی و اجتماعی یا به عبارتی دیگر عوامل درونی و عوامل بیرونی مورد بررسی قرار داد. منظور از عامل فردی یا درونی خصوصیت روحی و روانی خود شاعر و میزان حساسیت و تاثیرپذیری او از محیط پیرامون است و عامل اجتماعی یا بیرونی اوضاع حاکم بر جامعه عصر شاعر است.

به طور کلی عوامل پیدایش شعر اعتراض را فهرست وار در دو دسته زیر تقسیم بندی کردیم:

الف) عوامل درونی : که شامل موارد زیر است:

۱- خداپرستی و ایمان به یگانگی خداوند (توحید)

تعلیمات دینی و آموزه‌های مذهبی که روح و روان این شاعران و گویندگان با آن خو کرده بودند و آنان را وا می‌داشت تا التزام عملی به عقاید و باورهای خود داشته باشند و در زمره آن دسته از کسانی نباشند که «می‌گویند اما انجام نمی‌دهند.»

۲- خردگرایی و وجدان بیدار انسانی

روح عدالت طلبی و آرمان گرایی به خصوص در میان اندیشمندان مسلمان، از عوامل مهم ظهور این نوع از ادب در شعر است.

ب) عوامل بیرونی موثر در پیدایش این آثار :

- اوضاع و احوال اجتماع و شرایط سیاسی حاکم .

- احساس تکلیف برای اصلاح ناراستی‌های اجتماعی با کمک گرفتن از شمشیر سخن و شعر

- رواج تعصبات مذهبی و دینی و قشری‌گری و مطرح شدن خط فکری منحط و اعتراض به محروم ماندن جامعه از مصلحان حقیقی.

- ریاکاری عالمان دروغین که می‌گفتند و عمل نمی‌کردند، اعتراض به ریاکاری‌های آنان.

- رواج و رونق مجالس لهو و لعب و گرمی مجالس گناه که شاعران مقید را به مقابله وا می‌داشت.

- رواج بی‌عدالتی در جامعه و پایداری کردن حقوق انسانی.
- چاپلوسی و فرومایگی و پستی عده‌ای از شاعران شعر فروش که منجر به جهت‌گیری‌های شاعران آزاده و بلند همت در برابر آنان می‌شد.
- اندکی هم اعتراض به تبعیضات اقتصادی و مسائل رفاهی.
- شاعرانی هستند که ضمن انتقاد از اوضاع نابسامان جامعه، راه‌حلهایی نیز در خصوص حل مشکلات اجتماعی و سیاسی ارائه کرده‌اند که این گروه نیز خود به دو دسته تقسیم می‌شوند.

پیشینه تحقیق

- مقاله‌ای از دکتر زرین کوب (۱۳۵۳) که در مجموعه‌ی مقالاتشان به نام «نه شرقی نه غربی انسانی» چاپ شده و در آن به طور خلاصه به شعر سیاسی انتقادی صوفیه اشاره گردیده است.
- محمود درگاهی (۱۳۷۳) در مقدمه کتاب «طلایه دار طریقت و «شفیعی کدکنی (۱۳۷۶) در مقدمه کتاب «تازیانه‌های سلوک» به معرفی مختصر اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی و انتقادی در شعر سنایی پرداخته‌اند.
- دکتر شفیی کدکنی (۱۳۸۰) در مقاله طنز حافظ به مسائل انتقادی در عصر حافظ می‌پردازد.
- مریم محمدزاده (۱۳۸۲) در کتاب «بررسی انتقادات اجتماعی و سیاسی در قصاید سنایی» انتقادات اجتماعی سنایی را تحلیل کرده است.

روش تحقیق

این گفتار به روش توصیفی - تحلیلی (کتابخانه‌ای) فراهم آمده است.

مبانی نظری تحقیق

تعریف انتقاد و اعتراض

- اعتراض (e'teraz): خورده گرفتن، انگشت بر حرف نهادن، ایراد گرفتن ۲- تعرض ۳ - پیش آمدن ۴ - (امص) وخواست وخواهی ج اعتراضات (ر.ک: فرهنگ معین، ج ۱، ۱۳۷۵:۱۶۷).
- انتقاد (enteqad): سره کردن، ۲ - نقد گرفتن پول (غم) ۳- جدا کردن (خوب از بد یا کاه از گندم و مانند آن) ۴ - خرده گرفتن ۵ - (امص) به‌گزینی، خرده‌گیری ج انتقادات (ر.ک:

همان : ۱۹۸).

فن انتقاد : در عربی نقد به معنی نظر کردن در دراهم است تا سره آن از ناسره تشخیص داده شود نقد در زبان‌های اروپایی مشتق از (krinein) یونانی به معنی سنجش است (criterion) از همین واژه به معنی ملاک و میزان است، نقد ادبی در نزد قدما ملاک و میزانی بوده است که با آن آثار ادبی را می‌سنجند و در باب تعالی و ادبی بودن آن توضیح می‌دهند، درباره ارزش آن قضاوت می‌کنند امروزه به معنی توضیح و تفسیر متن و بحث در باب ادبیات و دیگر گونه خواندن متن هم هست (ر.ک: شمیسا، ۱۳۸۷: ۴۰۸).

تعریف ادب اعتراض (protest)

آنچه که به‌طور اخص ادبیات اعتراض و پایداری نامیده می‌شود، مجموعه آثار ادبی می‌باشد که در مقابله با ظلم دشمن و استبداد حکومت‌ها، نفی ارزش‌های انسانی و اخلاقی و مذهبی از طرف مردم در راستای دفاع از حقوق اجتماعی، سیاسی، آموزشی، فرهنگی، ایدئولوژیک و ... جهت مبارزه غیرنظامی وارد لایه‌های فرهنگی اجتماع می‌شود.

«این‌گونه ادبی عموماً با زبانی صریح بیان می‌شود و با توجه به شرایط و مقتضیات هر دوره تاریخی جلوه آن و نحوه ظهور و بروزش می‌تواند متفاوت از دوره دیگر باشد؛ چنان‌که در یک دوره تاریخی نوع ادب معترض، افشاگر و هشداردهنده، در دوره‌ای دیگر نوع ادب عارفانه و زاهدانه و در روزگاری ادب مرثیه را در مجموعه ادبیات (اعتراض و پایداری) به حساب می‌آوریم. (ر.ک: بصیری، ۱۳۸۷: ۹۴)

ادبیات متعهد

نظریه ادبیات متعهد، که در اواسط قرن بیستم در فرانسه پا گرفت، به سارتر نسبت داده شده است. وی ادبیات را چون سایر بخش‌های اجتماعی، میدانی برای مبارزه و تلاشی می‌دانست. او معتقد بود که «غرض از ادبیات، تلاش و مبارزه است، تلاش و مبارزه برای نیل به آگاهی، برای تحری حقیقت و برای آزادی انسان» (سارتر، ۱۳۸۸: ۳۵). وی درباره تعهد نویسنده می‌نویسد: «نویسنده متعهد آن رویای ناممکن را از سر بیرون کرده است که نقش بی‌طرفانه و فارغانه‌ای از جامعه و از وضع بشری ترسیم کند. وظیفه نویسنده است که کاری کند تا هیچ

کس نتواند از جهان بی اطلاع بماند و هیچ کس نتواند خود را از آن مبرا بداند» (همان: ۸۶-۸۴)

کسانی که ادبیات متعهد را باور دارند، معتقدند که هیچ هنرمندی، نمی‌تواند چارچوبهای فکری و پیش‌انگاری‌های ذهنی را به کناری بزند و به صورت صد در صد طبقه اجتماعی، سنت‌های فرهنگی و مذهبی خود را فراموش کند. آنان معتقدند که هر اثر هنری یقیناً از ویژگی‌های شخصیتی و ذهنی آفریننده اثر سرچشمه می‌گیرد و هنرمند هم بر اساس همین ویژگی‌ها، نوعی تعهد را نسبت به خود، تاریخ، جامعه، اخلاق و یا مذهبش احساس می‌کند. چرا که «هر نویسندگانی در واقع در اثر خود، نحوه نگرش، احساسی و تخیل خویش درباره یک جهان را بیان می‌کند» (گلدمن، ۱۳۸۱: ۲۱۷). با توجه به این دیدگاه، تعهد را می‌توان به «تعهد اخلاقی»، «تعهد اجتماعی»، «تعهد فکری و اعتقادی» و «تعهد سیاسی» تقسیم کرد. همچنین، به دلیل آن که یک هنرمند، بیش از هر چیز موظف است تا اثر خویش را به شکل هنری عرضه کند، می‌توان «تعهد ادبی» را هم در حیطه دایره تعهد هنرمند برشمرد. ادبیات متعهد را با توجه به موارد گفته شده می‌توان ادبیاتی دانست که از آگاهی، آمال و خواست جمعی جامعه برخاسته است و بیش از هر نوع تعهد ادبی و خصوصی به تعهد اخلاقی و اجتماعی پایبند است.

بن مایه ادبیات متعهد، انسان و روابط درونی او با خود، جهان، محیط و انسان‌های دیگر است و این روند ارتباطی همواره در حال دگرگونی است. هم از این روی است که تعهد در ادبیات را نمی‌توان بدون توجه به دوره تاریخی و محیط انسانی و جامعه هم روزگار هنرمند تعریف کرد. چرا که هنر «در هر دوره‌ای تصویر نویی از انسان بوده است» (مختاری، ۱۳۷۹: ۳۱).

ادبیات اعتراض به عنوان یک ژانر کاملاً اجتماعی و سیاسی، قابل قبول‌ترین مصداق ادبیات ملتزم است؛ چرا که چهره انسانی عامی دارد و به هنگام ترسیم اشکال مختلف تضادهای زندگی انسان، هیچ محدودیت مکانی، زمانی، قومی و نژادی را بر نمی‌تابد. شعر و داستان اعتراض مرزهای قومی را می‌شکافد و مخاطب آن ژرفای وجدان عام بشری است. گو اینکه

از یک منظر هم شاید نتوان ادبیات اعتراض و پایداری را یک نوع خاص و مستقل مانند دیگر انواع ادبی دانست، بلکه به واسطه گستره آن که همه عرصه‌های تقابل حق و باطل را دربرمی‌گیرد، در همه انواع و کلیه آثار ادبی که انسان به یک اصل غیرانسانی اعتراض دارد - حتی اگر آن اصل در نفس خود وی متجلی یافته باشد - وجهی از ادبیات اعتراض و پایداری را می‌توان دید. از این جهت ما بخش‌هایی از ادبیات عرفانی، تعلیمی، حماسی، و حتی غنایی را نیز می‌توانیم در حوزه ادبیات اعتراض بررسی کنیم.

مولانا (۶۰۴ - ۶۷۲ ه ق)

مولانا شاعری عارف است که در بادی امر به نظر می‌رسد که هیچ توجهی به اوضاع و احوال روزگارش ندارد در حالی که شش دفتر مثنوی مجموعه‌ای است که مولانا در آن از هر موضوعی و در هر بابی سخن می‌راند، مسائل مختلف اجتماعی، سیاسی، تربیتی، عرفانی و اخلاقی را مورد بحث قرار می‌دهد و نظر خویش را در قالب حکایات و مثل‌هایی به صورت تمثیل بیان می‌دارد. علاوه بر این آثار، رباعیات و آثار منثور دیگری چون فیه مافیه و مجالس سبعه و نامه‌هایی از او باقی مانده است. او برخلاف شاعرانی است که سروده‌هایشان را با مدح پادشاه زمان خویش آغاز کرده‌اند، است، او جز در برابر پروردگار خویش قامت خم نکرده است و در اعتراض به دین فروشان دنیاپرست می‌فرماید:

من غلام آنکه نفروشد وجود جز بدان سلطان با فضال وجود

(مولوی، ۱۳۸۵، دفتر پنجم: ۱۵۲)

وی به همان سان که آرزوهای انسان را برای پرواز بازگو می‌کند، رنج‌ها و دردهای او را نیز حکایت می‌کند. از روزگار خفقان سخن به میان می‌آورد که در آن کشمکش‌ها، نابسامانی‌ها و تاخت و تازها، و ظلم و تعدی‌ها، انسان روزگار او را مسخ کرده و قدرتمندان و صاحبان زر و زور را از عرصه‌ی انسانیت به دور افکنده است.

وی از سویی با لگام گسیختگی و فساد زورمندان رو به رو است و از سوی دیگر بی‌بند و باری، تنگدستی، پریشانی و بی‌سروسامانی مردم را نظاره می‌کند؛ لذا در تفکر او توجه به قدرت و نقد آن از اهمیتی ویژه برخوردار می‌گردد آنچه مسلم است این است که این عارف

شهر که با هجوم مغول شاهد ظهور بی تمیزبان و قدرت خشن و سرشت تجاوزکارانه آنان بود، در مقابل صاحبان قدرت، مواضع آشتی ناپذیری دارد و نگاه ناقدانه او از قدرت، برآمده از درک و دریافت او از حوادث و تاریخ گذشته و نیز رویدادهای رعب انگیز و تلخ روزگار خود بوده است. باید توجه داشت که انتقادات سیاسی و اجتماعی جایگاه ویژه‌ای در اشعار او دارند. وی در بیان این انتقادات از چند روش بهره می‌گیرد:

۱- گاهی از لحن صریح وقاطع استفاده می‌کند؛ مثلاً از زبان شوریده‌ای ستم‌دیده، بیداد و ظلم حاکم عصر را با طنز لطیفی رسوا می‌کند و می‌گوید که صاحبان زر و زور هرکاری بکنند به ضرر مردم است حتی داد آنان نیز بیداد است:

سوی جامع می شد آن یک شهریار	خلق را می زد نقیب و چوبدار
درمیانه بیدلی ده چوب خورد	بی گناهی که برو از راه برد
آن یکی را سر شکستی چوب زن	و آن دگر را بر دریدی پیرهن
خون چکان روکرد با شاه و بگفت	ظلم ظاهر بین چه پرسی از نهفت؟
خیر تو این است جامع می روی	تا چه با شد شرّ و وزرت ای غوی

(مولوی، ۱۳۸۰، دفتر ششم: ب ۲۴۶۵ الی ۲۴۶۹)

۲- گاهی مولانا برای بیان انتقادات خون از نماد بهره می‌گیرد:

وی فرعون را نماد پادشاهان جبار و سرکش می‌داند و اندیشه‌های خود را در نقد قدرت، بیشتر با توسل به این نماد بیان می‌دارد و در شرایطی که تبیین و توضیح زوایای فساد انگیز حکومت، خطری عظیم به شمار می‌رفت. تصریح می‌کند که روزگارش آکنده از سیاهی تیرگی می‌باشد. در چنین روزگاری، خورشید رخ نهان کرده، شاهان فرعون صفت و گرگان درنده بر مسند قدرت تکیه زده اند و یوسفان در کنج انزوا و خلوت به سر می‌برند.

نوبت گرگ است و یوسف زیر چاه

نوبت قبط است و فرعون است شاه

(دفتر ششم: ب ۱۸۷۱)

مؤلفه‌هایی که پیر بلخ برای بیان انتقادهای سیاسی استفاده کرده است متعدد است. با تأمل

در آثار مولانا در می یابیم که وی از ارباب قدرت به خاطر ستمکاری‌ها و تقصیرهایی که در رأس هرم قدرت رخ می‌نماید ناخرسند است حضور لطیف مولانا به خاطر این بی عدالتی‌ها آزرده است، لذا به فکر چاره می‌افتد، خون دل و دیده را بر قلم جاری می‌سازد و در برابر آشفتگی و ناهنجاری‌های سیاسی قدرتمندان زبان به شکوه می‌گشاید و انتقادات خود را بیان می‌دارد.

چاه مظلم گشت ظلم ظالمان	این چنین گفتند جمله عالمان
هرکه ظالم تر چاهش با هول تر	عدل فرمودست بدتر را بتر
ای که تو از ظلم چاهی می‌کنی	از برای خویش دامی می‌کنی
گرد خود چون کرم پیله برمتن	بهر خود چه می‌کنی اندازه کن

(دفتر اول: ب ۱۳۰۹ - ۱۳۱۲)

۳- مولانا در برخی از اشعارش که آنها را در قالب داستان و تمثیل بیان داشته است، از تسلط حاکمان و رفتار ظالمانه آنان ناخرسندی خود را نشان می‌دهد. وی این ناخرسندی را بالحنی اعتراض آمیز و همراه با ناسزاگویی آشکار می‌سازد. معتقد است که مثنوی احمق و نادان، به نام رهبر و سلطان هدایت جامعه را بدست گرفته‌اند و در نتیجه تسلط این دون همتان و ناراست کاران، افراد عاقل و خردمند، سر در گلیم پنهان کرده و گوشه نشینی را اختیار نموده‌اند.

حکم چون در دست گمراهی فتاد	جاه پندارید در چاهی فتاد
ره نمی‌داند قلاورزی کند	جان زشت او جهانسوزی کند
احمقان سرور شدستند و ز بیم	عاقلان سرها کشیده در گلیم

(۱۳۸۰: دفتر چهارم؛ ۱۴۴۷-۱۴۵۲)

بحث و ادبیات

مولانا و سیاست

در حق مولانا، این داستان سرای عشق و شور و زندگی را بیشتر به واسطه آموزه‌های عرفانی و روح بزرگ حقیقت جو و دل عاشق پیشه و زبان شورانگیزش می‌شناسیم، در حالی

که یکی از ممیزات شخصیت او، جامعه‌گرایی و مردم دوستی و احساس مسئولیت او در مسایل اجتماعی و سیاسی است، حتی غزلیات شمس، که متنی تغزلی و غنایی است و احوال و تجارب عاشقانه مولانا، بدون اختیار و آگاهی او در آن مجال بیان یافته است، نیز از اشارات اجتماعی و موضع‌گیری‌های سیاسی خالی نیست.

آثار مکتوب مولانا از جمله فیه ما فیه و مکتوبات از این جهت اهمیت بیشتری دارند، ولی مثنوی به واسطهٔ ذو وجوه بودنش، مأخذ مهمی برای شناسایی و ترسیم سیمای اندیشه‌های اجتماعی - سیاسی مولانا است. در دنیای پر از راز و رمز مثنوی و در کنار آن همه شگفتی‌های ادبی و هنری و عرفانی که این اثر را در ردیف بزرگترین شاهکاری جهان قرار می‌دهد، نگرش - های انتقادی به مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه به تفصیل بیان شده است. هر چند ممکن است این اعتراض‌ها و تندی‌های مولانا در خطاب به سردمداران خودکامه و متولیان امور مردم، بیشتر منشأ عاطفی و احساسی داشته باشد تا تعلق به مکتب و بینش خاص سیاسی؛ اما هر چه هست، تأثیر این خطاب‌ها و عتاب‌ها کمتر از نصیحت الملوک‌ها و سیاست‌نامه‌ها نیست. وقتی مولانا می‌گوید: «می‌بلرزد عرش از مدح شقی» اگر چه می‌خواهد خود را از گناه مدح شقی، تبرئه کند، بیش از هر خطابه و استدلالی در آگاه کردن شاعران مدح‌پیشه به بزرگی گناهی که مرتکب می‌شوند مؤثرتر است.

مولانا هر چند بیشتر اوقاتش را در تجارب روحانی و شور و شیدایی سپری کرده و احوال درونی‌اش را به صورت سماع و غزل عینیت داده است، از مسائل اجتماعی و ارشاد طبقات مختلف مردم در روابط و تعاملات جمعی غافل نیست. مثلاً فیه ما فیه با تفسیر این حدیث شروع می‌شود که «شر العلماء من زار الامراء و خیر الامراء من زار العلماء.» «نعم الامیر علی باب الفقیر و بش الفقیر علی باب الامیر»، و مولانا به نوعی به تبیین این حدیث می‌پردازد که مردم را از برداشت ظاهر بینانه معنی‌اش این است که شرّ عالمان آن کس باشد که او مدد از امرا گیرد و «از آن برحذر دارد صلاح و سداد او به واسطهٔ امرا باشد و از ترس ایشان خود تحصیل به نیت آن کرده باشد که مرا امرا صلت دهند و حرمت دارند و منصب دهند. پس، از سبب امرا او اصلاح پذیرفت و از جهل به علم مبدل گشت و چون عالم شد از ترس و سیاست

ایشان، مؤدب شد و بر وفق طریق می‌رود کام و ناکام .

پس علی کل حال ، اگر امیر به صورت به زیارت او آید ، و اگر او به زیارت امیر رودزایر باشد و امیر مزور». (مولانا، ۱۳۸۵: ۱۷) و در جای دیگری از همین کتاب، خطر همنشینی با پادشاهان را نه در آسیبی که ممکن است با پادشاه نشستن: «به جسم برسد ، بلکه در زبانی که برای دین و آزادگی افراد دارد، می‌داند خطر نیست که سر برود که سری است رفتنی، چه امروز چه فردا.

اما از این روی خطر است که ایشان چون در آیند و نفس‌های ایشان قوت گرفته است و ازدها شده ، این کس که به ایشان صحبت کرد و دعوی دوستی کرد و مال ایشان قبول کرد ، لابد باشد که بر وفق ایشان سخن گوید و رأی‌های بد ایشان را از روی دل نگاه داشتی قبول کند و نتواند مخالف آن گفتن ؛ از این روی خطر است زیرا دین را زیان دارد چون طرف ایشان را معمور داری طرف دیگر که اصل است از تو بیگانه شود ... من اعان ظالماً سلطه الله علیه ... چون آن سو رفتی عاقبت او را بر تو مسلط کند.» (همان ۲۳-۲۴)

به هر حال این عارف متفکر، همه تن چشم است، در کار انسان و جنبه‌های مختلف زندگی او با ظرافت و هوشیاری فوق العاده می‌نگرد و نشان نقادی خود را بر عناصر گوناگون اجتماعی و سیاسی زمانه می‌نهد. البته باید دانست که نگاه نقادانه به دولتمردان و دست اندرکاران جامعه مبحثی نیست که مولانا تنها در عرصه اندیشه و نظر بدان پرداخته باشد، بلکه جلوه‌های استبداد ستیزی و تفکرات ان تقادی وی در مورد قدرتمندان را می‌توان در زندگی خصوصی و روابط شخصی او نیز مشاهده کرد.

با آنکه مورد نظر پادشاهان و امرا روم بود و این طبقه ، دیدار او را به آرزو می‌خواستند، «وی بیشتر با فقرا و حاجتمندان می‌نشست و اکثر مریدانش از طبقات پست و فرومایه بودند و او هر چند که بر پادشاهان در می‌بست و عزالدین کیکاوس و امیر پروانه را به خود بار نمی‌داد، پیوسته به قصد اصلاح و تربیت، گمنامان و پیشه‌وران را به صحبت گرم می‌داشت.» (فروزانفر: ۱۳۶۶: ۱۴۴) این عارف وارسته‌انگه که تکبر و نخوت اصحاب قدرت و سرخوشان به تخت و جاه را نظاره می‌کرد ، شیوه‌ی زیست تکبر آمیزشان را به چالش می‌کشید و در زندگی خصوصی خود نیز از با آن که خود مولانا و «سر اقتدار و بی‌نیازی با ایشان مواجه می

شد، به قول شادروان زرین کوب پدرش بهاء ولد هم لا محاله مورد توجه و تکریم سلطان سلجوقی روم و سلطانیان و امرا عصر بوده‌اند باز در گفتار و کردار آنها نسبت به ملوک و حکام عصر احساس نارضایتی عامه را بطور بارزی می‌توان منعکس دید. (ر.ک: زرین کوب، ج ۲، ۱۳۷۲: ۶۴۴)

وی در مثنوی معنوی بارها به صاحبان مناصب و قدرتمندان جامعه به چشم حقارت نگرسته است و در مواجهه با سلاطین و امیران، ضمن گردنفرازی به آنان، قدر شناس خویش است و هیچگاه تملق و چاپلوسی نمی‌کند، چنان که در دیدار با سلطان علاءالدین سلجوقی، کیقباد اول، به جای دست، عصای خویش را پیش داشت تا وی بر آن بوسه زند. و چون در ضمیر سلطان گذشت که زهی دانشمند متکبر! در پاسخ گفت: آن تملق و تواضع را دانشمندان گدا کنند نه سلطانان دین» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۵۵) ملای روم گاهی حاکم روم را مدت‌ها منتظر می‌گذاشت و به او اجازه‌ی ورود نمی‌داد. معین‌الدین پروانه خود در این باره می‌گوید: مولانا مشغول بود و روی ننمود تا دیری مرا در انتظار رها کرد تا من بدانم که اگر مسلمانان را و نیکان را چون بر در من بیایند منتظرشان بگذارم و زود راه ندهم چنین صعب است و دشوار، مولانا تلخی آن را به من چشاندید و مرا تأدیب کرد تا با دیگران چنین نکنم. (ر.ک: مولانا، ۱۳۸۵: ۴۹)

انتقاد از سلاطین

مولوی در موضع قدرت، بسیار اندیشیده و در این زمینه اندیشه‌های ناب و نو بسیار دار. این اندیشه‌ها هنگامی به درستی فهمیده خواهد شد که آن را با توجه به بستر تاریخی و زمینه پیدایش آن بررسی و تجزیه و تحلیل نماییم. از این رو، رجوع به اندیشه‌های مولانا، اطلاعات ارجمند و جامعی را در زمینه شناخت و نقد قدرت در اختیار ما قرار می‌دهد و این نکته را به اثبات می‌رساند که نقد مولوی از قدرت سلاطین و ریاست جویان بر ملت، بر آیند داوری وی درباره تاریخ آکنده از خشونت و مصائب و بدبختی است. تاریخی که در آن جنگ‌های صلیبی، فتنه مغول، دست نشاندگی فرمانروایان سلجوقی از جانب مغول، و در یک کلام، از میان رفتن وحدت سیاسی و ملی، بی‌ثباتی را در عرصه سیاسی و اجتماعی به ارمغان آورد و در این میان

، غائله مغول و شدت عملی که در مقابل مردم از خود نشان می‌دادند، سبب کشتارها و فجایع فراوانی گردید. این ویژگی مهم تاریخی است که مولوی در پشت سر دارد. دنیای بیکران اندیشه وی با خاطرات تلخ و رعب انگیز یورش‌ها و حملات پی در پی اقوام و قبایل وحشی و هجوم بی‌امان ترکان غز به سرزمین ایران عجین شده است. با نگاهی به دورنمایه آثار مولانا می‌توان دریافت که وی در جامعه‌ای سراسر جنگ، خشونت و ستم، با موشکافی تمام، یغماگری و ظلم و تعدی را که عرصه قدرت طلبی مشتئی دنیا پرست ۳۲۹ گردیده بود، می‌نگرد. اگر مولانا می‌گوید:

آن غزان ترک خونریز آمدند
بهر یغما در یکی ده در شدند
(مولوی، دفتر دو: ب ۳۰۴۵)

مولانا بر این باور است که بسیاری از پادشاهان و امیران، در حقیقت اسیر هستند؛ از این رو پادشاه را آدم بیچاره و درمانده ای می‌داند که گرفتار و اسیر حرص و شهوت خود است. مر اسیران را لقب کردند شاه
عکس چون کافور نام آن سیاه...
بر اسیر شهوت و خشم و امل
بر نوشته میر یا صدر اجل
(دفتر چهارم؛ ب ۳۱۲۵-۳۱۲۳)

در واقع از یک تاریخ آکنده از ظلم، خونریز، تعد، وحشت و خشونت، پرده بر می‌دارد. آنچه مسلم است این است که این عارف شهیر که با هجوم مغول شاهد ظهور بی‌تمیزبان و قدرت خشن و سرشت تجاوزکارانه آنان بود، در مقابل صاحبان قدرت، مواضع آشتی ناپذیری دارد و نگاه ناقدانه او از قدرت، برآمده از درک و دریافت او از حوادث و تاریخ گذشته و نیز رویدادهای رعب انگیز و تلخ روزگار خود بوده است.

وی در این زمینه، فرعون را نماد پادشاهان جبار و سرکش می‌داند و اندیشه‌های خود را در نقد قدرت، بیشتر با توسل به این نماد بیان می‌دارد و در شرایطی که تبیین و توضیح زوایای فساد انگیز حکومت، خطری عظیم به شمار می‌رفت تصریح می‌کند که روزگارش آکنده از سیاهی تیرگی می‌باشد. در چنین روزگاری، خورشید رخ نهان کرده، شاهان فرعون صفت و گرگان درنده بر مسند قدرت تکیه زده‌اند و یوسفان در کنج انزوا و خلوت به سر می‌برند.

نوبت گرگ است و یوسف زیر چاه

نوبت قبط است و فرعون است شاه

(دفتر ششم: ب ۱۸۷۱)

مؤلفه‌هایی که پیر بلخ برای بیان انتقادهای سیاسی استفاده کرده است متعدد است. با تأمل در آثار مولانا در می‌یابیم که وی از ارباب قدرت به خاطر بی رسمی‌ها و تقصیرهایی که در رأس هرم قدرت رخ می‌نماید ناخرسند است حضور لطیف مولانا به خاطر این بی رسمی‌ها آزرده است، لذا به فکر چاره می‌افتد، خون دل و دیده را بر قلم جاری می‌سازد و در برابر آشفتگی و ناهنجاری‌های سیاسی قدرتمندان زبان به شکوه می‌گشاید و انتقادات خود را بیان می‌دارد.

حکومت نالایقان بر جامعه

مولانا در برخی از اشعارش که آنها را در قالب داستان و تمثیل بیان داشته است، از تسلط حاکمان و رفتار ظالمانه آنان ناخرسندی خود را نشان می‌دهد. وی این ناخرسندی را با لحنی اعتراض آمیز و همراه با ناسزاگویی آشکار می‌سازد. معتقد است که مشتی احمق و نادان، به نام رهبر و سلطان هدایت جامعه را بدست گرفته‌اند و در نتیجه تسلط این دون همتان و ناراست کاران، افراد عاقل و خردمند، سر در گلیم پنهان کرده و گوشه‌نشینی را اختیار نموده‌اند.

حکم چون در دست گمراهی فتاد

جاء پندارید در چاهی فتاد

ره نمی‌داند قلاووزی کند

جان زشت او جهانسوزی کند...

احمقان سرور شدستند و ز بیم

عاقلان سرها کشیده در گلیم

(دفتر چهارم؛ ب ۱۴۴۷-۱۴۵۲)

پیر بلخ وقتی می‌گوید چون که بی تمیزبان مان سرورند «جهل و بی تشخیصی و فقدان شعور را صفت غالب بر قدرت‌هایی می‌داند که بر روزگارش مسلط بوده‌اند. حکایت آن شخصی که در هنگامه خردگیری از ترس آن که مبادا عمال و کارگزاران شاه او را به جای خر گیرند، گریخت، به صراحت، اوضاع و احوال نابسامان و هرج و مرج اجتماعی را به خوبی تصویر می‌نماید.

می‌داند و چهره‌ای هولناک و نفرت‌انگیز از قدرتمندان ترسیم می‌کند، چهره‌ای که آن را مولود قساوت‌ها و ظلم و ستم‌های فراوانی می‌داند که این طبقه از اجتماع علیه مردم اعمال می‌کردند. وی بر این باور است که اساس ریاست، بر منازعه و ستیزه جویی قرار دارد، به این سبب است که صد نفر می‌توانند در اطراف سفره‌ای بنشینند و طعام بخورند ولی دو نفر رئیس، به هیچ وجه در عالم نمی‌گنجند.

از بیان این اندیشه‌ها به آفات ریاست اشاره می‌کند و معتقد است که چنین قدرتمندانی، آن قدر به جاه و مقام خود افتخار می‌کنند که در این زمینه ادعای الوهیت و خدایی دارند.

از الوهیت زند در جاه لاف
طامع شرکت کجا باشد معاف...
صد خورنده گنجد اندر گرد خوان
دو ریاست جو ننگجد در جهان
آن نخواهد کاین بود بر پشت خاک
تا ملک بکشد پدر را ز اشتراک
(همان؛ ب ۵۳۳-۵۱۹)

حرص و شهوت

ملای روم، وارستگان از اندیشه‌های ریاست جویانه را به اسب‌های چابکی مانند می‌کند که با آسودگی خیال، راه می‌پویند و در این راستا، ریاست جویان و پادشاهان را به جنازه‌های مانند می‌کند که سنگینی آنها بر دوش مردم تحمیل می‌شود، آنان همواره هزینه‌های خوشگذرانی‌ها و بریز و بیاش‌های خود را از مردمان می‌گیرند.

نام میری و وزیر و شهی
در نهانش مرگ و درد و جان دهی
بنده باش و بر زمین رو چون سمند
چون جنازه نه که بر گردن نهند
جمله را حمال خود خواهد کفور
چون سوار مرده آرنش به گور
(دفتر ششم؛ ب ۳۲۳-۳۲۵)

حاکمان و امیران را اسیران شهوت و گرفتاران در آرزوخواهی و آز می‌داند و معتقد است که اگر انسان قبل از پختگی و فرهیختگی و تهذیب نفس، در مسند قدرت قرار بگیرد، آثار خامی و نفس پرستی اش بیشتر می‌شود. این آثار هم سبب می‌شود که او بیش از پیش در میان خلقان رسوا شود و زمینه گمراهی و سرکشی اش فراهم شود. شاعر در این زمینه از قدرتمندانی

سخن به میان می‌آورد که از روی هوی نفس حکم می‌رانند . ریاست بر سر آنها بلا و مصیبت بار می‌آورد.

آنچه منصب می‌کند با جاهلان
از فضیحت کی کند صد ارسلان
عیب او مخفی است چون آلت بیافت
مارش از سوراخ بر صحرا فتاد
جمله صحرا مار و کژدم پر شود
چونکه جاهل شاه حاکم مر شود
(دفتر چهارم؛ ب ۱۴۴۱-۱۴۴۳)

از میان بردن آزاد مردان و نیکوکاران

مولانا در اشعار خود به انتقاد از دولت‌ها و حکومت‌های ستمگری می‌پردازد که با به راه انداختن فتنه و خونریزی ، اقدام به قتل آزاد مردان و بزرگان می‌کنند . از این رو ، با طعن و لعن از این حاکمان یاد می‌کند و آنها را رندانی می‌داند که وارستگان و آزاد مردان را یا به زندان می‌افکنند یا به شهادت می‌رسانند.

چون که حکم اندر کف رندان بود
لاجرم ذوالنون در زندان بود...
چون قلم در دست غداری بود
بی گمان منصور برداری بود
چون سفیهان راست این کار وکیا
لازم آمد یقتلون الانبیا...
یوسفان از مکر اخوان در چه‌اند
کز حسد یوسف به گرگان می‌دهند
(دفتر دوم؛ ب ۱۳۹۳-۱۴۰۶)

معتقد است که هر وقت نالایقان و بی‌حمیتان، ادارهٔ امور جامعه را بدست بگیرند، افراد کاردان و شایسته، روز خود را در انزوا و خلوت سپری خواهند کرد؛ به عبارت دیگر هر وقت زاغان به گلستان قدم بگذارند، بلبلان خاموش می‌شوند و مخفی می‌گردند.

چون که زاغان خیمه بر بهم‌ن زدند
بلبلان پنهان شدند و تن زدند
(همان؛ ب ۴۰)

خشونت و تندی و استبداد

به نظر مولانا پادشاهان در اثر مداومت در خشم و کینه‌توزی از مرتبهٔ بلند انسانی فروافتاده و در مغاک سبعیت گرفتار آمده‌اند. وی در تحلیل رفتارهای پادشاهان و امیران، نگاه ناقد خود را به ژرفای شخصیت آنان متوجه می‌سازد و از خشونت و تندی امیر ترک مستی سخن به میان

می آورد که دبوس گرانی را برداشت و شور و غوغایی به پا کرد، تا مطربی را سر کوب کند. ماجرا از این قرار بود که این امیر ترک سحرگهان به بزم نشست و از مطربی خواست غزلی را به آواز بخواند. مطرب غزلی را خواند که ردیف « نمی دانم » در آن تکرار می شد. تکرار این واژه، امیر ترک را عصبانی کرد؛ لذا از سر عصبانیت گرز گرانی را برداشت تا سر مطرب را بشکند و او را تنبیه کند. سرهنگی، گرز را از دست امیر گرفت، ولی امیر همچنان شروع به ناسزا گفتن می نمود. مولانا حکام و فرمانروایان خونخوار را خوار می کند و آنها را به داشتن خلق و خوی ناشایست، از جمله، استبداد، ظلم و ستم و شکستن حریم انسانیت، نکوهش می کند.

وی در مثنوی خود خاطر نشان می سازد که شاهان و رئیسان، حرف حق را قبول ندارند و فریاد اعتراض را هر چند هم که از شاه روی خیر خواهی بر زبان جاری باشد، درهم می شکنند. وی برای بیان این اندیشه، داستان «شاه ترمذ و دلکک» را نقل می کند و اشاره دارد که شاه، همراه با دلکک در دربار مشغول بازی شطرنج ترمذ و دلکک بودند، پس از انجام دادن چندین حرکت، دلکک شاه را مات کرد و گفت شه شه (یعنی: کیش کیش)؛ شاه از خشم خود یکایک مهره های شطرنج را بر سر دلکک زد و گفت: ای قلتبان بگیر.

دلکک در حالی که از ترس بر خود می لرزید، از شاه امان خواست. در نوبت دوم بازی دوباره شاه مات گردید ولی این بار، دلکک به جای اینکه پیروزی خود را اعلام بدارد فوراً به کنج اتاق پناه برد و خود را در زیر بالش ها و نمدها مخفی کرد. شاه گفت: چه کار می کنی، چرا زیر نمدها خود را پنهان کرده ای؟ دلکک گفت: به این خاطر خود را پنهان کرده ام که حق را جز در زیر لحاف و نمدم نمی توان بیان کرد.

کی توان حق گفت جز زیر لحاف
با تو ای خشم آور آتش سجاف
(دفتر پنجم؛ ب ۳۵۱۶-۳۵۰۷)

مولانا از این حکایت نتیجه می گیرد که با وجود خودکامگی شاهان و ارباب قدرت که با زور و ستم خود بر جامعه حکم می رانند حرف حق را هیچ کس نمی تواند با صراحت بر زبان آورد.

بی‌اعتنایی به اوضاع و احوال رعیت

مولانا «پادشاهی را که هوای ایمنی خلق در سر ندارد و بر عکس در صدد نگاه داشتن سلطنت است به خراسی مانند می‌کند که قصد خلاصی خویش را دارد و می‌خواهد خود را از ضربه‌ی شلاق برهاند، هدفش این نیست که آبی بکشد یا روغن کنجدی تهیه کند» (گولپینارلی، ۱۳۷۰: ۳۸۴)

قصده‌ی آن نه که خلق ایمن شوند
 قصده‌ی آنکه ملک گردد پای بند
 آن خراسی می‌دود قصده‌ی خلاص
 تا بیابد او ز زخم آن دم مناص
 قصده‌ی آن نه که آبی بر کشد
 یا که کنجد را بدان روغن کند
 (دفتر ششم؛ ب ۲۱۹۴-۲۱۹۶)

این عارف برجسته و شهیر بر این باور است که در صورت تسلط پادشاهان جبار و ستمگر، جامعه تحت تسلط آنان جامعه‌ای بسته و استبدادی و خفقان‌آور خواهد بود. او با این سخنان، توصیفی از وضعیت اجتماع زمانه خود به دست می‌دهد و توصیه می‌کند که در چنین اوضاعی درباره خودت و در این باره که با چه کسی نشست و برخاست می‌کنی و اینکه چقدر پول و ثروت داری و مذهب چیست با کسی سخن نگو؛ زیرا دشمن با دانستن این رموز در کمین تو خواهد نشست.

در بیان این سه، کم‌جنبان لب
 از ذهاب و از ذهب وز مذهب
 کاین سه را خصم است بسیار و عدو
 در کمینت ایستد چون داند او
 (دفتر اول؛ ب ۱۰۴۷-۱۰۴۸)

مولانا و گروه‌های مختلف اجتماع

مولانا با درایت و تیز بینی خودش، اوضاع نابسامان عصر خویش را احساس کرده و در جای جای آثارش، دروغ، فساد، بی‌نظمی‌های اجتماعی، اوضاع خفقان‌آور جامعه، حکومت نالایقان بر کشور، ناامنی، انحطاط اخلاقی، فقر و گرسنگی طبقات محروم و مشکلات اجتماعی دیگر را به تصویر می‌کشد. آنچه در مثنوی وی مورد نكوهش قرار می‌گیرد مسائلی است چون دروغ و تزویر، تعصب و تحجر، مسخرگی و سالوس و ریا که بازارشان گرم بود.

مولوی اندیشمندی است که به انحاء مختلف از طبقات گوناگون اجتماعی انتقاد کرده است. عوانان، فقیهان، صوفیان و قاضیان در این میان در معرض آماج حملات او قرار می‌گیرند.

انتقاد از عوانان

پیر و شوریده بلخ در مثنوی خود چهره‌ای تیره و تار از رفتار عوانان را ترسیم کرده است. وحشیگری و درندگی حاکم بر اخلاق آنها را مورد بررسی قرارداد و بر این باور است که عوانان در اثر مداومت در خشم و کین توزی، چهره‌ای هول و نفرت‌انگیز پیدا کرده و از مقام والای انسانیت به سراشیب مذلت و خواری افتاده‌اند.

گفت عیسی را یکی هشیار سر	چیست در هستی ز جمله صعبر
گفتش ای جان صعبر خشم خدا	که از آن دوزخ همی لرزد چو ما
گفت از این خشم خدا چه بود امان	گفت ترک خشم خویش اندر زمان
پس عوان که معدن این خشم گشت	خشم زشتش از سبع هم درگذشت
چه امیدستش به رحمت جز مگر	باز گردد ز آن صفت آن بی هنر

(دفتر چهارم؛ ب ۱۱۳-۱۱۷)

انتقاد از زاهدان

در اوج نابسامانی‌ها و اوج خشونت‌ها و ظلم و ستم‌ها، مسأله‌ای که بیش از همه سبب آزرده شدن مولانا می‌گردد این است که زاهدان و عابدان، به ظاهر راه عبادت را سیر کنند و در باطن به عوام فریبی و ریاکاری مشغول گردند. شاعر برای بیان چنین رذیله اخلاقی، حکایت زاهد بازنش را بیان می‌کند و پرده از زهد ریایی زاهد برمی‌دارد و می‌گوید: این زاهد زنی غیور و کنیزکی حوری داشت. زن همواره مراقب زاهد بود و هیچ وقت او را با کنیزک تنها نمی‌گذاشت.

کنیزک هم در نهان به زاهد علاقه داشت اما در سایه مراقبت‌های زن، مجالی برای مصاحبت نمی‌یافتند. روزی زن همراه با کنیزک به گرمابه رفت و در آنجا نیازمند طشت سیمین شد. به کنیزک دستور داد تا هر چه سریعتر برود و آن طشت را بیاورد. کنیزک که شش سال بود هوای

انتقاد از قاضیان

در جامعه‌ای که فضایل انسانی در آن منسوخ گردد، هنگامه آن فرا می‌رسد که بازار رشوه گیری و ریاکاری رونق گیرد. به اعتقاد مولانا رشوه و طمع، سبب بد فهمی قاضی می‌شود. بنابراین وقتی مولانا به مفساد اجتماعی روزگارش اشاره می‌کند ضمن توجه جدی به مسأله قضا و قضاوت می‌گوید که در این روزگار از عدل و عدالت اثری نیست، زیرا قاضیانی که باید عامل اجرای حق و عدالت و انصاف باشند خود رشوه می‌گیرند و ظالم و مظلوم را از هم تشخیص نمی‌دهند.

چون دهد قاضی به دل رشوت قرار
کی شناسد ظالم از مظلوم زار
(دفتر اول؛ ب ۳۳۵)

در ارزیابی دیگری از کار قاضیان، حکایت می‌کند که طمع در زن جوچی کرد، ناچار در دام عشق و مکر او گرفتار گردید. قاضی در حالی که خود باید حافظ ناموس و آبروی مردمان باشد خواست که با آن زن شوهردار مراجع خود زنا کند. عاقبت نایش او را از آن فضاحت نجات داد.

مولانا بر این باور است که علاقه به خوردن رشوه و مال حرام سبب زرد رویی و رسوایی قاضیانی خواهد شد که در ظاهر لباس حبری رنگ بر تن دارند.
ای بسا قاضی نیک حبر خو
از گلو و رشوتی او زرد روی
(دفتر سوم؛ ب ۱۶۹۷)

انتقاد از صوفیان

در بیش تر قصه‌های مربوط به صوفیان به نقد ریاکاری، دروغ و فریب کاری و تن پروری و فساد خانقاه و خانقاهیان پرداخته شده است. مولانا همواره با طنز تلخی سخن از صوفیان شکمباره ای به میان می‌آورد که روی به بسیار خواری نهاده‌اند.

داستان صوفی ای را ذکر می‌کند که با خر خود به خانقاه رفت و خر را بر همان جایگاه بست؛ اما صوفیان بسیار خوار، خر او را فروختند و با پول آن غذا و وسایل عیش و نوش فراهم ساختند و به سماع پرداختند.

وقتی مجلس سماع به پایان آمد صوفی خر خود را نیافت. مولوی با نقل این داستان ضمن اینکه پرده از روی کار صوفیان ناراست کردار برمی‌دارد، می‌گوید که تمامی کسانی که لباس صوف بر تن کرده‌اند صوفی نیستند مولانا صوفی واقعی را کسی می‌داند که اهل صفوت و پاکی و اعتقاد راستین باشد؛ لذا پوشیدن صوف و توجه به امور ظاهری و عارضی را درست نمی‌داند.

هست صوفی آنکه شد صفوت طلب
نه از لباس صوف و خیاطی و دب
صوفی ای گشته به پیش این لئام
الخیاطه و اللواطه و السلام
(دفتر پنجم؛ ب ۳۶۳-۳۶۴)

آنگاه اشاره می‌کند که صوفیانی که فقط پوشیدن لباس صوف را نشانه صوفی‌گری می‌دانند، کاری جز استیفای شهوت و التذاذ به لوت و سماع ندارند.

نتیجه‌گیری

مولانا همانند دانشمند و جامعه‌شناسی هوشمند و موشکاف، به گوشه و کنار و زوایای نهفته جامعه و انسان‌های عصر خویش سرک کشیده و نکته‌ها دیده و باز نموده است: به کاخ شاهان رفته و از ستم و خودخواهی‌های آنها پرده برداشته و از زبان دلچکان با آنها به صراحت سخن گفته است و با کردار و گفتار برخی غلامان صالح به آنان درس صلاح و بنده خدا بودن آموخته است؛ به خلوت قاضی و دستیارش راه برده و به درد دل‌ها و شکوه‌های قاضی گوش داده و فساد قاضیان هم عصرش را برشمرده و نشان داده است؛ هم راه عامه بر علمای ظاهربین مدعی تسخر زده است؛ به مجلس وعظ واعظان سرزده و ستم و سخت دلی و بی‌وفایی ابنای عصر را تذکر داده است.

به خانقاه صوفیان رفته و غفلت، ساده دلی و ریاکاری و ظاهربینی آنان را در بانگ «خر برفت و خر برفت» صوفی غافل، پژواک بخشیده است. و در همه این احوال از دادن درس‌های اخلاقی و گرفتن نتیجه‌های عرفانی غافل نیست.

اختلاف طبقاتی، فقر و افلاس، جهل و ساده لوحی، ستم و تجاوز، فساد و تزویر، دروغ و

بی‌اعتمادی، تقلید و تعصب، تملق و سوءاستفاده، ستیز سطحی نگرانه پیروان مذاهب از جمله مسایلی اجتماعی، اخلاقی است که در این قصه‌ها بازتاب یافته است. بافت کلام هنرمندانه او پس زمینه اجتماعی قصه‌ها را به خوبی منعکس می‌کند، هدف اصلی او در روایت قصه‌ها، واقعیت‌های تلخ و فساد اخلاقی و اجتماعی، اصلاح جامعه است.

منابع:

۱. قران کریم
۲. بصیری، محمد صادق، (۱۳۸۷) نامه پایداری، مجموعه مقالات اولین کنگره ادبیات پایداری. به اهتمام احمد امیری خراسانی، تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.
۳. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۳) نه شرقی نه غربی انسانی، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۴. -----، (۱۳۵۶) از کوجه ی رندان، تهران: انتشارات جاوید.
۵. -----، (۱۳۶۲) ارزش میراث صوفیه، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
۶. -----، (۱۳۷۲) سرّ نی، ج ۲، تهران: انتشارات علمی.
۷. سارتر، ژان پل، (۱۳۸۸) ادبیات چیست؟، ترجمه ابوالحسن نجفی، مصطفی رحیمی، چاپ اول، چاپ هشتم، تهران: نشر نیلوفر.
۸. سلیم، غلامرضا، (۱۳۶۱) آشنایی با مولوی، تهران: انتشارات توس.
۹. شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۶) تازیانه‌های سلوک، چاپ دوم، تهران: انتشارات آگاه.
۱۰. شمیسا، سیروس، (۱۳۸۵) سبک شناسی شعر، چاپ دوم، تهران: نشر میترا.
۱۱. فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۶۶) زندگانی مولانا جلال الدین محمد، چاپ پنجم، تهران: کتاب پارسه.
۱۲. گلدمن، لوییس، (۱۳۸۱) جامعه شناسی ادبیات (دفاع از جامعه شناسی رمان)، ترجمه محمد پوینده، چاپ اول، تهران: نشر هوش و ابتکار.
۱۳. گولپینارلی، (۱۳۷۰) مولانا جلال الدین زندگی، فلسفه، آثار و گزیده‌ای از آنها؛ ترجمه توفیق سبحانی، چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۴. محمدزاده، مریم، (۱۳۸۲) بررسی انتقادات اجتماعی و سیاسی در قصاید سنایی، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
۱۵. مختاری، محمد، (۱۳۷۱) انسان در شعر معا صر، چاپ اول، تهران: انتشارات توس.
۱۶. معین، محمد، (۱۳۷۵) فرهنگ فارسی، شش جلد، چاپ شانزدهم، تهران: مؤسسه انتشارات

امیرکبیر.

۱۷. مولوی، (۱۳۸۵) *فیه ما فیه*، به تصحیح و حواشی فروزانفر، تهران: نگاه.

۱۸. -----، (۱۳۸۰) *مثنوی*، بر اساس نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون، چاپ پنجم، تهران:

انتشارات ققنوس.

PROTEST of masnavi molanaSadigheh Sajjadi Rad¹, Dr. Ahmad Zakeri²**Abstract**

Protest poetry, as one of the subsets of committed poetry, there has been existed from long ago in various forms in Persian literature. The works of the most of the prominent Iranian poets and writers from past up to now have been a full mirror of their environment and era. As many of them in analyzing and explaining difficulties of life have been far more scrutator and sensitive than the other social scientists and felt responsibility to the social issues and problems; as a result, through composing protest poems reacted to the untruths and misconducts of the ruling board and different classes of society including political, cultural, social.... One of these poets and thinkers is Maulana Jalāl ad-Dīn Muhammad Balkhi. Talking about Maulana and his political and social thoughts is very difficult and in this regard everyone accompanies him by his/her perception; while, in view of Maulana's mystical passion though initially it seems that he has doesn't think about his time situation and is away from policies of rulers of that time, but exploring in his works can find his political, social and critical views. Also can represent his time situation and relations governing on the terms and policy of his era everywhere in his poems and illustrate some scenes of the rulers and their relatives' force and violence.

The aim of this article that was carried out by descriptive-analytical method is to review protest poetry in Maulana's Masnavi; to the end, the protest poems of Maulana in his Masnavi will be reviewed and analyzed.

Keywords: protest, literature, committed literature, Maulana, Masnavi, Mysticism and Sufism

¹. PhD in Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Karaj Branch, Karaj, Iran.

². Associate Professor, Islamic Azad University, Karaj Branch, Karaj, Iran. (Responsible author).